

۱- روایت عبائی از گذشته‌ی مشهد و حوزه علمیه آن و نحوه دگرگونیش بانهضت امام خمینی^{۲۰}

اخیراً مرکز اسناد انقلاب اسلامی کتابی را در زمینه کانون نشر حقایق اسلامی در مشهد منتشر کرده است. در آن کتاب تصویر روشنی را از تلاش‌های حاج میرزا احمد کفائی می‌بینیم. او هیئت‌های مذهبی را در برابر توده‌ای‌ها متشکل کرده بود و چندی پایگاه مردمی داشت. با این همه، چون در آن تلاش با رژیم شاه هم‌کاری داشته است، سرانجام به انحراف کشیده شده است؛ چنان‌که روزی مردم از نام هیئت هم نفرت پیدا کرده‌اند و به همین دلیل برای اجتماعات مذهبی نام انجمن را برگزیده‌اند. در این‌جا مرحوم عبائی راجع به این موضوع با ما سخن می‌گوید:

در رابطه با حاج میرزا احمد کفائی و هیئتی‌ها و دستور او که جنازه‌ی پهلوی را بیاورند و این‌ها من یک مسئله‌ای را شنیدم. این را فقط به عنوان اطلاع می‌گویم و دیگر بایستی بنیاد تاریخ بررسی کند که تا چه حد درست است و آن برنامه این است که، بعد از شهریور ۲۰، که متفقین در سه قسمت به ایران آمدند و انگلیس‌ها ظاهراً در جنوب بودند و آمریکایی‌ها تقریباً در مرکز...، در آن شرایط در خراسان - به مناسبت هم‌جواری با روس‌ها - روس‌ها آمدند، آن‌جا هم من یادم هست در فلکهٔ آب که الان می‌گویند فلکه آب، آمدند و اولین چاه آبی که در مشهد زدند همین روس‌ها در آن‌جا زدند... ما هم خانه‌مان همان‌جا بود و بچه بودیم، می‌رفتیم تماشا... روس‌ها آن چاه را می‌زدند و فعالیت زیاد کردند و بیشتر فعالیت سیاسی و تشکیلاتی بود و حزب توده خیلی قوی بود در خراسان. البته مبدأ آن در آذربایجان هم که خوب بود. آن‌ها آن‌جا هم به مناسبت هم‌جواری حضور یافته بودند، چون شوروی از طرف آذربایجان هم به اصطلاح همسایه ایران بود. بعد از این‌که روس‌ها رفتند، حزب توده در خراسان خیلی قوی شد و شبکه‌ها و کانون‌ها و امثال این‌ها بوجود آورد. بعد یک روزی بنا دارد [حزب توده] که بیاید بیرون و راهپیمایی کند، تاریخش را هم قبلاً مشخص کرده بود، حاج میرزا احمد یا با انگیزه‌های مذهبی و یا مسایل سیاسی که مشهور بود که با انگلیس‌ها هستند و فراماسونری وابسته‌ی به انگلیس، به هر حال در برابر روس‌ها مقاومت می‌کند. هم به دلیل این‌که یک روحانی است و قطب روحانیت خراسان است و شاید هم

به هر دو دلیل: باطن آن بود و ظاهر این یا به عکس. خلاصه او می‌شود کانون فعالیت‌های ضد روسی که مذهبی‌های وابسته به حکومت هم بیش از پیش اطراف او را می‌گیرند. افراد به نام علی اصغر، علی اکبر و قاسم و امام حسن و امام حسین^(ع) در هیئت جمع می‌شدند و سینه می‌زدند و یک نوحه‌ای می‌خواندند و روز عاشورا و تاسوعا هم بیرون می‌آمدند. به این ترتیب او این‌ها را جمع می‌کند به خانه‌اش. سردهسته، آن‌ها هم افرادی بودند چون حسن اردکانی و محمد قصاب و... کفائی این‌ها را جمع می‌کند خانه‌اش و می‌گوید در روز مثلاً، ۱۵ اردیبهشت بناست - یا حالا یک ماه دیگر - کمونیست‌ها، توده‌ای‌ها و این‌ها می‌خواهند بیایند و راهپیمایی کنند، متینک دارند و خلاصه شما چه کار می‌کنید؟

روز موعود همه‌ی این‌ها می‌آیند بیرون و در حرم حضرت رضا^(ع) اجتماع می‌کنند از آن‌جا می‌آیند و بیرون و راهپیمایی کردند و یک سینه‌ی دسته‌جمعی زدند و، این‌ها کارشان سینه‌زدن بود. بعد هم چند ماده می‌خوانند و صحیح است می‌گویند و اینها.

هیئات مذهبی خراسان که جمعاً ۴۴ هیئت بوده به رهبری حاج میرزا احمد کفائی تقویت می‌شود. ما هیئات مذهبی خراسان رهبری آیت‌الله حاج میرزا احمد را به رسمیت می‌شناسیم و بعد ماده دوم نمی‌دانم حجاب چنین است و...

یک چیز دیگر هم قاطی می‌کنند و بعد می‌گویند ضمناً از قرار آن‌چه شنیدیم فردا یا فلان روز بعضی از ایادی کمونیست‌ها می‌خواهند بیاند بیرون ما الان اعلام می‌کنیم این‌ها اگر آمدند بیرون و خلاصه سرشان شکست و دست‌شان شکست و از بین رفتند مسوول خودشان هستند. این‌جا مشهد است و حرم امام رضا^(ع) و... که حق ندارید این کارها را بکنید. آن‌ها هم نمی‌آیند.

حاج میرزا احمد این کار را اول کرد بعد فهمید که خوب هیئات مذهبی قدرتی هستند و تا آخر هم این هیئت‌ها را با خود داشت. هیئت‌ها هم در روزهای خاصی چون هر مشکلی پیش می‌آمد به وسیله‌ی حاج میرزا احمد، با کس دیگری آشنا نبودند، مقصد این هیئت‌ها که با شاه دوست بودند و دعای شاه می‌کردند باز توافق فکری‌شان با میرزا احمد خوب بود حالا، هیئت‌ها در حاج میرزا احمد تأثیر گذاشتند که دیگر واقعاً شاهی شد یا حاج میرزا احمد در هیئت‌ها نمی‌دانم. خلاصه خیلی هم‌سنخ بودند هیئت‌ها با حاج میرزا احمد و به همان بی‌سوادی ماندند و علی‌گوبه قول ما و این وضع بود و دعای شاه، حاج میرزا احمد این کار را کرد که یک کار مشخصی بود. البته بعد

می‌توانست که هیئت را شکل بدهد تربیت کند و بعد هم نگذارد که این‌ها در برنامه‌های شاه دوستی داخل بشوند که متأسفانه این کار را نکرد.

یادم هست که من آن زمان روس‌ها را دیدم که در آن زمان سابقه نداشت زنان روسی را، من یادم هست که سوار دوچرخه می‌شدند با کله‌ی لخت، من زن روسی را که سوار دوچرخه بشوند و تو خیابان بروند زیاد دیده بودم، بعد که دیگر رفتند تا همان سال‌های آخر هم که خوب علی‌ائ‌حال، شاه و این‌ها هنوز به آن مرحله نرسیده بود که عرض اندام کند در مقابل علما.

در اول خیابان خراسان هم بعد از فلکه‌ی آب به طرف حرم حضرت، آن‌جا الان نمی‌دانم چیه؟ من یادم هست که از فلکه‌ی آب که به طرف حضرت می‌رفتیم دست راست یک گاراژی بود یا مرکز حزب بود یا یک واحدی بود، یک روزی از روزها هم یادم هست که آن‌جا سخنرانی بود و جمعیتی، منتهی او مثلاً طبقه‌ی دوم بود آن‌جا سخنران و عده‌ای هم آن بالا و مردمی هم حالا از کارگران یا مردم عابر بودند آن‌جا پایین بودند و به سخنرانی آن‌ها گوش می‌دادند و پرچم و پلاکاردش هم به عنوان حزب توده بود و حالا مطالب‌اش هم درست یادم نیست که چی بود ولی خوب یک مقداری که می‌گفتند کف می‌زدند و این هم من یادم هست. به یاد دارم باز وقتی که می‌رفتیم در موقع کندن همان چاه یک برادری داشتم، آقا رضاست و رضا می‌گفتیم و خیلی بچه‌ی ملوسی بود، دو سال مثلاً داشت که یکی از همین روس‌ها مخصوصاً موهایش زرد بود، این آمد و او را دید و خیلی دست کشید به صورت این و این‌ها و حرف می‌زد با همان زبان روسی، بعد ما یک نفر داشتیم که زن بود که هم ما را آورده بود به عنوان تفریح و گردش، عصبانی شد که چرا این چه کرد، او (آن روسی) یک جمله‌ای گفت آن‌جا که یک نفر بود آن‌جا و او ترجمه کرد و گفت این می‌گوید من یک بچه‌ای دارم شبیه این بچه است و این را که دیدم یادم از بچه‌ی خودم آمد. کاری ندارم خلاصه، مخصوصاً همین موی زرد بود که بچه خودش یادش آمده بود و این‌ها.

باز هم یادم هست که البته این را از زبان مشهدی‌ها می‌گویم که این‌ها در آن موقعی که در خراسان بودند دو تا خاطره‌ی خوب و یا معمولی داشتند، البته خاطرات خیلی داشتند، ولی دو تایش را من خیلی شنیدم، یکی این‌که همین‌ها که در راه‌ها پخش‌شان کرده بودند، همین ژاندارم‌های ما، این‌ها راه‌ها را کنترل می‌کردند، وقتی که ماشین می‌ایستاد این‌ها، تقاضای سیگار می‌کردند. چون برنامه‌های‌شان جیره‌بندی بود، مثل این‌که جیره‌ی سیگار یا کم بود یا نداشتند و همیشه سیگار

تقاضا می‌کردند و این مشهور بود.

دومین خاطره‌ای که هست مسئله‌ی دزدی برای مسوولین روس خیلی زندگی داشت و نسبت به دزدی و سرقت خیلی قاطعانه برخورد می‌کردند و این قدر متواتر هست که اولاً دزدی نمی‌کردند آن‌ها اگر هم یکی و دوبار شده و گزارش دادند، او را کشتند. من این را از چند مورد شنیده بودم که این‌ها خیلی مقید بودند دزدی نکنند و چند بار هم که دزدی شده خیلی تعمد داشتند که آن طور مجازات کنند. این‌ها هم برای جلب مردم بود. شاید از نظر امنیت این‌ها ناراحت نباشند. مثلاً دزد را آوردند علناً و گفتند این فلانی است و مثلاً یک ساعت دزدیده، ساعت هم مال کی بوده ... و همان‌جا تیربارانش کردند و اعدام کردند. من خاطره‌ی دیگری یادم نیست از این‌ها دیگر.

در این‌جا خاطره کوتاهی از مرحوم محامی درج می‌کنیم که مکمل خاطرات مرحوم عبائی می‌باشد.

محامی: قبل از قیام و نهضت امام خمینی، جو سیاسی حوزه‌های مشهد و قم مساعد نبود و گرایش به دربار داشت ولی در اثر نهضت روحانیت به رهبری امام به صورت دیگر درآمد و کلاً عوض شد علی‌ای حال من تحصیلات سطح را در مشهد، در مدرسه‌ی نواب انجام دادم و بعد از فراغت از سطح، یکی دو سال درس خارج مرحوم آیت‌الله حاج شیخ هاشم قزوینی که رسائل و مکاسب و کفایه را خدمت ایشان خوانده بودیم. او با دربار نبود، ولی حاج میرزا احمد کفائی به دربار تمایل داشت و گاهی دیگران را هم تحت تأثیر قرار می‌داد. اما با نهضت امام جو سیاسی حوزه‌ها عوض شد به طوری که برای حاج میرزا احمد کفائی پس از مرگ‌اش یک مجلس ترحیم هم در قم گرفته نشد و علتش تغییر جو سیاسی و عوض شدن جو سیاسی بر اثر رهنمودهای امام عزیزمان بود و این مطلبی بود که روی آن حساب می‌شد. خلاصه، این مبارزات امام بود که جو سیاسی حوزه‌ها را عوض کرد و گرنه در آن زمان وضع حوزه‌ها خیلی مطلوب نبود...

آقای عبائی: ما درس حاج شیخ هاشم قزوینی می‌رفتیم. در مکاسب و کفایه و این‌ها.. در ایام ۱۵ بهمن (که شاه تیر خورده بود) از طرف هیئت‌های مذهبی مشهد مجلس گرفته شد چون میرزا احمد همیشه با پشتیبانی هیئات کارهایش را می‌کرد، و لذا در مسجد گوهرشاد برای رفع خطر از به اصطلاح ذات ملوکانه مجلس گرفته شد. حاج شیخ هاشم قزوینی که گویا متأسفانه حاج میرزا

احمد به او پیغام داده بود، مجبورش کرده بود، مجبور که نه، ازش خواسته بود که حضور در آن مجلس را به طلبه‌ها توصیه کند، سر درس بعد از این که درس تمام شد ایشان گفت که من امشب به مناسبت مجلسی که در مسجد گوهرشاد هست تذکری می‌دهم و آن این که حاج آقای کفائی مایلند که آقایان در این مجلس شرکت کنند برای ائتلاف و خوب چون ایشان تمایل دارند من خدمت آقایان عرض کردم.

من یادم نیست که چه کسی بود ولی یادم هست که یکی از طلبه‌ها از ایشان پرسید که شما شرکت می‌کنید؟ او گفت: من هم اگر توانستم شرکت می‌کنم، من یادم، آن زمان ما شب آمدیم خلاصه، خوب ایشان گفته بود، حاج هاشم، حاج هاشم مرد حساب شده‌ای بود، اه گفته، ما هم آمدیم مسجد گوهرشاد، یک عده از همان هیئتی‌ها آمده بودند و بقیه هم طلبه‌ها بودند، شاید حدود ۵۰۰ نفر، ۱۰۰۰ نفر از طلبه‌های حوزه، شب ۱۵ بهمن شرکت کرده بودند، نوغانی گردن شکسته هم که به دربار وابسته بود منبر رفت.

اجملاً سال ۳۵ یا ۳۶ بود که به هر حال طلبه‌ها شرکت کردند و آن هم به دلیل این که حاج هاشم قزوینی گفت و ما هم که طلبه‌ی فاضل نبودیم، رفتیم دیگر، این جوّ حوزه‌ی علمیه مشهد بود، ولی نهضت حضرت امام آن را به کلی عوض کرد.

۲- روایت عبائی از عصر آیت‌الله بروجردی و پی‌آمدهای درگذشت وی

در حوزه قم

مرحوم آیت‌الله بروجردی بعد از اتمام تحصیلات در حوزه‌های علمیه اصفهان و نجف در زادگاه خودشان بروجرد مقیم و مشغول ترویج مذهب و تدریس در حدّ ظرفیت و کشش آن شهر بودند. که بالاخره متعاقب جنگ جهانی، بعد از شهریور ۱۳۲۰ برای معالجه خود عازم تهران شدند. در تهران بود که عده‌ای از فضلا و روحانیون قم و بزرگان و اصناف و اقباش تهران به فکر درخواست از ایشان جهت عزیمت به قم و تصدّی زعامت حوزه علمیه قم افتادند در این جا مسأله‌ی کمونیست‌ها و بگه تازی حزب توده در ایران نیز شاید مؤثر بوده است که ایشان و حوزه علمیه سدی در برابر آنان باشند. و لذا در این ماجرا از نقش کسانی مانند صدرالاشراف و امثال وی